

مجید مصباح

کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

Mesbahr58@yahoo.com

امیر اکبری

استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد بجنورد

دلایل انتخاب حسن بن سهل به حکومت بغداد

چکیده:

در به قدرت رسیدن عباسیان، از نقش پر رنگ ایرانیان نمی‌توان به سادگی گذشت. چرا که ایرانیان با به دست گرفتن امور دیوانی و فرهنگی، نه تنها باعث تثبیت قدرت عباسیان شدند، بلکه توانستند موقعیت سیاسی و نظامی مهمی در دولت عباسی، به دست آورند. در این راستا می‌توان به خاندان سهل به رهبری «فضل بن سهل سرخسی» و حمایت‌های بی‌دریغ برادر کهنترش «حسن بن سهل» اشاره نمود، که در به قدرت رسیدن، مأمون عباسی نقش اساسی داشتند؛ اشاره نمود.

اواخر دوران خلافت «هارون»، مصادف با آغاز دوره‌ی خلافت «محمد امین» بود. در این دوره، بزرگترین بحران سیاسی و مذهبی، بین او و مأمون، دامان جهان اسلام را گرفت. که برنده‌ی این بحران، مأمون عباسی بود که پیروزی و تثبیت مقام خلافتش را مدیون برادران سهل می‌دانست. لذا وی در صدد جبران محبت‌های خراسانیان که به نوعی آنها را دایی خود می‌دانست، بر آمد و فضل بن سهل را با لقب «ذوالریاستین» به وزارت خویش برگزید. و حسن بن سهل را نیز با صلاح‌دید فضل، به عنوان اولین ایرانی، والی عراق گردید.

نقش حسن بن سهل به عنوان حاکم بغداد در تحولات این عصر بسیار چشم‌گیر و مهم است.

کلید واژه‌ها: بغداد، خراسان، مأمون عباسی، فضل بن سهل، حسن بن سهل، طاهر بن

حسین.

مقدمه

از وزرای ایرانی تبار و معروف دوره‌ی خلافت عباسیان که مانند خاندان آل‌برمک، تحولات عظیمی را در تاریخ ایران دوره‌ی اسلامی باعث شدند، می‌توان از خاندان سهل یاد نمود. این خاندان ایرانی‌الاصل بوده و سودای استقلال این سرزمین را در سر داشته و به دنبال احیای عظمت ایران بوده‌اند.^۱

فضل بن سهل سرخسی که از دانشمندان علم نجوم بوده است، به واسطه علم نجوم، زمانی که نجابت مأمون را در دوران کودکی مشاهده نمود، یقین حاصل نمود که وی در آینده‌ای نه چندان دور، به مقام خلافت خواهد رسید. بنابراین ملازمت و مشاورت او را پذیرفته و تدابیر امور او را به عهده گرفت، تا زمانی که مأمون به این مقام نایل شد.^۲ نظریات و ایده‌های فضل بن سهل و تدابیر اندیشمندانه وی، او را در نزد مأمون دارای موقعیتی ممتاز و جایگاهی رفیع گردانید. به طوری که روز به روز و حتی ساعت به ساعت، به جاه و جلال و حشمت وی افزوده می‌شد.^۳

مأمون فضل بن سهل را فراخوانده و پرچمی را که بر نیزه‌ای دو شاخه نصب بود، به وی داد و او را «ذوالریاستین» لقب داد و حکومت همدان تا سقینان و تبت (طولا) و دریای فارس و هند تا دیلم و گرگان (عرضا) را به او سپرد. به علاوه این‌که، سه هزار هزار درهم برایش مقرر و وضع نمود. جایگاه و منزلت فضل بن سهل در نزد خلیفه، نشان از اعتماد و اعتقاد مأمون نسبت به شخصیت اوست.^۴

در این راستا، حسن بن سهل که در واقع دست راست برادرش محسوب می‌شد و از همان ابتدا و از دوره‌ی هارون الرشید و خلیفه مهدی در دیوان بغداد در کنار فضل، کار دبیری می‌کرد؛^۵ در علم و فضل و سخا و خرد نمونه کاملی از برادرش محسوب می‌شد. وی دارای طبعی ملایم و مزاجی لطیف بود، که توانست مهر و محبت و نظر مأمون را به

خود، جلب و جذب نماید. البته، تنها امتیاز فضل بر حسن، از نظر مقام بوده است، گرچه حسن از نظر سنی از فضل بزرگتر بوده است.^۶

حسن بن سهل، در دستگاه حکومت مأمون دارای قرب و منزلت فراوان گشته و در مقام یکی از مشاوران مهم او در آمد و هنگام عزیمت مأمون به خراسان، او را همراهی نمود. مأمون در برابر تهدیدات برادرش امین، با حسن بن سهل مشورت می‌کرد، که حسن او را به مقاومت تشویق و ترغیب می‌نموده است.^۷ حسن بن سهل نزد مأمون پایگاهی رفیع و منزلتی والا داشت و مأمون در بزرگداشت وی می‌کوشید.^۸ چرا که، او نیز همانند برادرش فضل، در تحکیم پایه‌های خلافتش، بسیار تلاش نمود. لذا به پاس خدمات او، ریاست دیوان خراج را به وی بخشید.

بنا به شهادت طبری در سال ۲۳۲هـ وقتی «خلیفه واثق» در حال احتضار بود و شکمش آب آورده بود، گروهی از اطباء و منجمان را دعوت نمودند تا در مورد وضعیت جسمانی خلیفه، از آنها پرسش شود؛ از جمله آنان حسن به سهل برادر فضل بن سهل بود.^۹ حسن بن سهل در زمان بیماری و ناخوشی واثق خلیفه، اغلب اوقات به احوال‌پرسی وی می‌رفته و در مورد غذاها و بیماری‌های گوناگون گفتگو کرده است.^{۱۰} «ابن‌ندیم» در «الفهرست» آورده است که «ابوزکریا یحیی بن زیاد فراء»، برده بنی‌منقر که تفسیر معانی می‌نمود و عمر بن بیکر از همنشینان وی، وقتی به حسن بن سهل پیوست، به فراء نوشت که امیر، حسن بن سهل، بسیاری اوقات در زمینه‌ی قرآن از من سئوالاتی می‌پرسد که توان پاسخ‌گویی آنها در من نیست، در این راستا اصحابش را فرا خواند که در مورد قرآن کتابی به تفسیر بنویسد، زمانی که همگی حاضر شدند، یکی از اصحاب، قرآن را خواند و فراء آن را تفسیر نمود.^{۱۱} گزارش ابن‌ندیم حکایت از علاقه وافر حسن بن سهل به علوم اسلامی و قرآنی دارد و گزارش برخی مورخین را در زمینه‌ی شیعه بودن حسن بن سهل و برادرش فضل

بن سهل را مورد تأیید و تأکید قرار می‌دهد.^{۱۲} حسن بن سهل می‌گوید: با اعمال و کارهای نیکی که انجام می‌دهید، هرگز از خداوند بیمناک نباشید. از کار و تقدیری هراسناک شوید که شما را سزاوار کیفر و عقوبت کند.^{۱۳}

ابن‌ندیم آورده است، وهب، یکی از کاتبان دربار فضل بن سهل بود که شغل کتابت در خاندان او تقریباً موروثی بوده است و فضل بن سهل هم از وهب به نیکی یاد کرده، این امر باعث می‌شود که حسن بن سهل هم او را به عنوان کاتب خویش برگزیند و حتی حکومت کرمان و فارس را به او واگذار نماید. زمانی که وهب از سوی حسن بن سهل، می‌خواست از فم الصلح، پیامی را برای مأمون ببرد، میان بغداد و فم الصلح غرق شد.^{۱۴} گزارش ابن‌ندیم نشان دهنده شخصیت والای حسن بن سهل در انتخاب نیروهای کار آمد، در امور حکومتی است و انتصاب فردی چون وهب به حکومت فارس و کرمان نشان از یک جریان فکری شایسته سالار، در جامعه‌ای دارد که ریاست آن بر عهده حسن بن سهل می‌باشد. ابن‌ندیم نام حسن بن سهل را به عنوان یکی از کاتبان مترسِل ذکر نموده است.^{۱۵} شخصیت حسن به گونه‌ای است که ابوعثمان سعید بن ضمضم، شعری در مورد وی گفته که ابن‌ندیم آن را در قافیه بی‌همتا می‌شمرد.

سَقِيًّا لِحَى بِاللَّوِي عَهْدِيْهِمْ مُنْذُ زَمَانٍ ثُمَّ هَذَا عَهْدِيْهِمْ^{۱۶}

گمان بردم که آنها یک محله آبیاری می‌کردند از دیر باز گمانم آن بود ولی در اشتباه بودم
خاندان سهل در مقطع ده ساله پست وزارت، مهمترین نقش را در تحولات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی عصر خود ایفا کردند. تحولاتی که به همت فضل بن سهل در خطه خراسان، باعث روی کار آمدن حکومت مأمون گردید. که ایرانیان را با توجه به ایرانی بودن مادر مأمون، به صحنه قدرت و رقابت با اعراب بازگرداند. که در این راه شاهد پیشرفت و اقتدار آنها هستیم.

فضل بن سهل با توجه به شرایط دستگاه خلافت، توانست مأمون را مجاب نموده تا فردی را که او شایسته حکومت در بغداد می‌پندارد، انتخاب و به این سرزمین که مرکز خلافت اسلامی در غرب بود، اعزام نماید. البته این انتخاب، نیازمند شرایطی بود که حسن بن سهل را مستحق آن می‌دارد.

علاقه وافر مأمون به شخصیت و منش حسن بن سهل

فضل بن سهل سرخسی، در راه به خلافت رساندن مأمون، از هیچ اقدامی کوتاهی نکرد و به هر شگردی دست یازید، تا وی را به خلافت برساند. با تثبیت خلافت مأمون فضل بن سهل نیز دارای موقعیتی ممتاز و قدرتی روزافزون گردید. وی نزد مأمون از گرامی‌ترین جایگاه برخوردار شده و از خاصان مأمون محسوب گردید.^{۱۷} وی با اقتدار کامل توانست در دستگاه خلافت مأمون، نقش و جایگاه خاندان ایرانی را پررنگ‌تر نماید، به ویژه این‌که، توانست خاندان سهل را در سطح اول قدرت سیاسی مطرح و برادر کهنترش حسن بن سهل را به عنوان دست راست خویش در وزارت مطرح نماید.^{۱۸} فضل و برادرش حسن از اولین کسانی بودند که پیروزی بر برادرش امین را به وی تبریک گفته و سلام خلافت دادند.^{۱۹} حسن تا سال ۱۹۶ در مرو به انجام وظایف محوله‌اش مشغول بود و در دولتی خراسانی، معاون برادرش محسوب می‌شد. وی فردی عالم و در عین حال دارای طبعی معتدل و ملایم بود، که از همان ابتدا توانست مهر و محبت خلیفه را جلب و مورد توجه وی واقع گردد.^{۲۰} رابطه‌ی میان حسن و مأمون مانند رابطه‌ی عاشق و معشوق و مرید و مراد بوده است، به گونه‌ای که وقتی زمان وداع حسن با مأمون، در راه رفتن به بغداد می‌رسد، مأمون وی را تا آخرین گام ممکن همراهی نموده و در آخرین لحظات وداع، به حسن می‌گوید:

«ابامحمد، اگر چیزی می‌خواهی، بگو، گفت: آری، یا امیرالمؤمنین، تو در دل خود چیزی را برای من نگاه بدار، که من بدون تو نمی‌توانم آن را حفظ کنم».^{۲۱} بنابراین یکی از مهمترین دلایل برای انتصاب حسن بن سهل به حکومت بغداد، اعتماد و علاقه وافر شخص خلیفه نسبت به شخصیت حسن بن سهل بوده است.

پاکدامنی و سابقه مدیریتی حسن بن سهل

چنانچه گذشت، رابطه‌ی بسیار خوب میان مرید و مراد و علاقه‌ی وافر مأمون به حسن، باعث شد تا مأمون در اوایل کار و هنگام تثبیت دستگاه خلافتش، او را به ریاست دیوان خراج در سال ۱۹۶ هـ.ق. منصوب نمود.^{۲۲} وی دو سال در این سمت باقی ماند تا این‌که مأمون، بعد از مرگ امین در ۱۹۸، او را به امارت مناطق وسیعی شامل عراق، جبال، حجاز، یمن، فارس و اهواز منصوب کرد.^{۲۳} حسن پس از دریافت حکم مأموریتش از خلیفه، با توجه به خلق و رفتار نیکویش، در صدد جذب نیروهای کار آمد و توانمند، در راستای کمک به حکومت مرکزی مأمون، برآمد. اعتماد حسن به نیروهای زیردست، باعث شد تا در سال ۱۹۸ افراد برجسته‌ای چون، علی بن حسن، هرثمه بن اعین و غسان بن عباد به تشکیلات سیاسی- نظامی وی بپیوندند.^{۲۴} بنابراین سلوک رفتار حسن بن سهل و اعتماد بیش از پیش خلیفه به وی باعث می‌شد، جاذبه‌ی حسن برای جذب نیروهای مقتدر و همچنین، شرایط وثوق توده مردم به دستگاه حکومت مأمون فراهم گردد.

شجاعت طاهر بن حسین و قیام نصر بن شبث

پیروزی‌های پی در پی طاهر از سوی، به ویژه شکست سپاه امین و کشته شدن او، و شجاعت و جنگاوری و وفاداری وی از سوی دیگر، باعث شد، تا طاهر به شخصیتی صاحب نام و پر آوازه و مقتدر مبدل شود.^{۲۵}

زمانی که محمد امین، به دست طاهر کشته شد و خلافت مأمون تثبیت گردید، فضل بن سهل به مأمون پیشنهاد کرد که باید برای رتق و فتق امور مسلمانان به بغداد بروند، چرا که بغداد مرکز فرماندهی جهان اسلام تلقی می‌گردید. ولی چون مأمون، خراسان و آب و هوای آن را دوست داشت. تمایلی برای رفتن به بغداد نداشت و بدین کار رضایت نمی‌داد.^{۲۶}

گرچه فضل بن سهل به او توضیح داد که خراسان در شرقی‌ترین نقطه جغرافیای سرزمین خلافت اسلامی است و از آن‌جا نمی‌توان به راحتی سرزمین‌های غربی خلافت را کنترل و بر آن تسلط کافی داشته باشیم. عراق در حد وسط این سرزمین واقع است آنجا برای مرکزیت فرماندهی جهان اسلام مؤثرتر می‌باشد البته مأمون نیز در مقابل این دیدگاه، فضل گفت که در زمان بنی‌امیه هم مرکز حکومت در شام بود و شام هم به مرزهای روم نزدیکتر بود ولی از همان‌جا هم، جهان اسلام را فرماندهی می‌کردند.

طاهر بن حسین تنها سرداری بود که موفق به شکست خلیفه امین شده و سر او را برای برادرش مأمون فرستاد. لذا آوازه و تجربه و جسارت وی باعث شد تا مأمون در مشاوره با وزیر تیزی‌نیش فضل بن سهل، دیگر بار او را برای نبردی دیگر با یک شورشی به نام نصر بن شبت، آماده نماید.

تنها طاهر می‌توانست با توجه به شکستی که بر سپاه امین تحمیل نموده بود، باعث تزلزل روحی و روانی نصر بن شبت و سپاهیان‌ش گردد. عدم میل مأمون برای رفتن به بغداد، می‌تواند مایه‌ی انتخاب حسن بن سهل به امارت بغداد، باشد. چون فضل بن سهل نتوانست رای و نظر مأمون را تغییر دهد و با علم بر این‌که تدبیر مأمون کار ساز و صحیح نمی‌باشد. لذا طاهر در بغداد ماندگار شد تا اینکه در سال ۱۹۹ هـ.ق. در ربیع الاول در «رقه»، فردی خارجی بنام «نصر بن شبت بن ربیع» علیه مأمون قیام نمود. قیام نصر دومین دلیل برای انتخاب حسن می‌باشد. چرا که مأمون بار دیگر در این زمینه با فضل بن سهل

مشاوره نمود، تا راه حلی بیابد. فضل بن سهل نظرش را مجدداً مطرح نمود که باید به بغداد برویم، مأمون معتقد بود، وجود طاهر در بغداد کفایت می‌کند. ولی فضل گفت: در صورتی که طاهر برای نبرد با نصر بن شیبث به رقه برود. عراق بدون فرماندهی می‌ماند مأمون «هرثمه» را پیشنهاد کرد ولی فضل نپذیرفت؛ لذا مأمون فضل را در انتخاب جانشین طاهر در بغداد آزادی عمل داد و فضل بن سهل هم برادرش حسن بن سهل را به امارت بغداد گماشت.^{۲۷} انتخاب حسن بن سهل به امارت بغداد، به علت شجاعت، جنگاوری، و وفاداری طاهر بن حسین به دستگاه خلافت بود. چرا که تنها او می‌توانست با توجه به آوازه‌ای که در شکست سپاهیان امین به دست آورد، باعث شود تا نصر بن شیبث و سپاهیانش از نظر روحی و روانی متزلزل شوند. لذا باید جایگزین او کسی باشد که خصوصیتی چون، وفاداری و جنگاوری را دارا بوده و مورد اعتماد نیز باشد. لذا مأمون به طاهر بن حسین نامه‌ای نوشت و در آن نامه به طاهر یادآور شد که ولایات جبال و فارس و اهواز و بصره و کوفه را که او مفتوح او می‌باشد را به حسن بن سهل واگذار و تمام امور این ولایتها را به جانشینان حسن بن سهل بسپارد و خودش برای نبرد با نصر بن شیبث به رقه برود و امارت موصل و جزیره و شام و مغرب را بپذیرد.^{۲۸}

نامه ام‌امین، زبیده خاتون به پیروز نبرد، مأمون

دلیل انتخاب حسن بن سهل به امارت بغداد را «مسعودی» در «مروج الذهب» چنین گزارش می‌دهد. وقتی محمد کشته شد، یکی از خدمه‌ی زبیده پیش او رفته و اظهار داشت، چرا مانند عایشه که به خونخواهی عثمان برخاست، به خونخواهی فرزندان محمد بر نمی‌خیزی؟ زبیده در پاسخ او می‌گوید: زنان را با جنگ کاری نیست. آن‌گاه زبیده لباس سیاه بر تن کرد و نامه‌ای به مأمون نوشت:

«از امّ جعفر به سوی بهترین امامی که از بهترین نژاد برخاسته و بهترین کسی که به منبر بالا رفته و وارث علم گذشتگان و مایه فخر ایشان است، این نامه را می‌نویسم و اشکم از دیده به دامن روان است، مصیبت کسی را دیده‌ام که از همه مردم به تو نزدیکتر بود و پاره جگر من بود و صبرم اندک شده است. طاهر بیامد و خدا طاهر را پاکیزه ندارد که اعمال طاهر پاکیزه نیست، مرا سر برهنه نمودار کرد و اموالم را به غارت برد و خانه‌های مرا ویران کرد. هارون به آن چه، من از این ناقص الخلقه یک چشم دیده‌ام راضی نیست. اگر آنچه کرده به فرمان تو بوده است، در مقابل فرمان توانای کاردان، صبوری می‌کنم».

مسعودی در ادامه ذکر می‌کند. چون نامه را مأمون خواند، گریه کرد و گفت:

«به خدا من نکشتم و دستور ندادم و راضی نبودم، خدایا دل طاهر را پر از غم کن».^{۲۹}

متن نامه زبیده بیانگر احساسات مادرانه او نسبت به امین و حتی مأمون است، چرا که ضمن انتقاد از مأمون، بطور ضمنی دستور مرگ فرزندش را در صورتی که حتی مأمون صادر کرده باشد، پذیرفته، ولی از طاهر بسیار نالان و ناراضی است، به طوری که آرزوی مأمون در مورد طاهر، نفرین گونه است. نشان از دلخوری و عصبانیت و ندامت او دارد، به طور کلی می‌توان ادعان نمود که یکی از دلایل عزل طاهر از امارت بغداد و جایگزینی حسن بن سهل، همین نامه‌ی «زبیده خاتون» باشد.

نامه‌ی مغرورانه طاهر بن حسین به وزیر اعظم، فضل بن سهل

جهشیاری می‌نویسد: زمانی که «علی بن عیسی بن ماهان» به دست طاهر بن حسین به قتل رسید، به منشی‌اش دستور داد تا ماقع را به فضل بن سهل نوشته و او را از موضوع قتل علی بن عیسی مطلع سازد. اما منشی او به خاطر عدم دارا بودن سواد کافی و یا شاید به احتمال وحشت و هراس که از مشاهده آن صحنه‌ها به او دست داده بود، از عهده آن

برنیامد، بنابراین طاهر قلم را بر گرفت و به خط خودش به فضل بن سهل نامه نوشت.^{۳۰} فتح‌نامه‌ی طاهر نامه‌ای بود که در نهایت ایجاز نوشته شده.^{۳۱} و از توان علمی بسیار بالایی برخوردار بوده است که البته اختصار کلام در نزد دبیران ستودنی بوده است. لذا عوفی در جوامع الحکایات می‌نویسد: «هیچکس فتح‌نامه‌ی موجزتر از آن نبسته است که طاهر ذوالیمینین نوشت»^{۳۲} اما برخلاف آنچه مورخین از نامه‌ی موجز طاهر، تعریف و تمجید نموده‌اند، در عین حال باید به این نکته اشاره نمود که طاهر در گذشته همواره فضل بن سهل را «امیر» خطاب می‌کرده است، ولی در این نامه طاهر عنوان امیر را حذف نموده است^{۳۳} که این امر بر فضل بن سهل بسیار گران آمده است، ولی با توجه، به ارزش و اعتبار این پیروزی بزرگ، فضل بن سهل خشم خود را فرو برده، حتی، در ابتدای امر، متن نامه را باور نکرده، ولی وقتی از مفاد آن کاملاً آگاه شد، گفت که طاهر حق دارد. سپس برخاست و نزد مأمون رفت و به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام کرد.^{۳۴} این که فضل بن سهل، می‌گوید: «طاهر حق دارد» این جمله دو پهلو، هم می‌تواند نشانه عظمت کار طاهر باشد و هم این گمان می‌رود که فضل بن سهل جبران این باصطلاح بی‌حرمتی طاهر را، به آینده موکول کرده است و علت سکوتش را فعلاً در پیروزی‌های کسب شده توسط طاهر، باید جستجو نمود.

مرگ امین و دلخوری فضل از طاهر

منابع بر نقش فضل بن سهل در انتخاب طاهر بن حسین به عنوان فرمانده سپاه مأمون، برای نبرد با علی بن عیسی بن ماهان اعتراف داشته و تصمیم فضل بن سهل را در این انتخاب عامل اصلی تلقی کرده‌اند.^{۳۵} اما غرور هر دو شخصیت باعث ایجاد زمینه‌های کدورت میان طرفین شد. پیروزی‌های مستمر طاهر و سرانجام قتل امین، گواه برخی خودسری‌های طاهر در اداره‌ی امور محوله به وی بوده است. ناراحتی فضل بن سهل در کشته شدن امین، در واقع ناراحتی او، از نفوذ طاهر به حساب می‌آمده است. هیچ کدام از منابع، در زمینه‌ی طرفداری فضل از امین در هیچ برهه‌ای گزارش نداده‌اند. تنها دل‌گیری فضل، به خاطر مرگ امین بوده است.^{۳۶} جهشیاری می‌نویسد: «طاهر» پس از کشتن محمد امین، سر او را برای مأمون فرستاد، فضل بن سهل با مشاهده سر امین گفت:

«طاهر چه بر سر ما آورد؟ او شمشیر و زبان مردم را به روی ما کشانیده است، ما به او دستور دادیم وی را اسیر کند و نزد ما بفرستد، اما اکنون او را با پی بریده فرستاده است».^{۳۷} اگر این جمله فضل بن سهل را مخلصانه تلقی کنیم، این‌که او در ابتدا گفته است «طاهر چه بر سر ما آورده؟!» نشان از یک خشم و دلخوری نسبت به طاهر است.

عصبانیت فضل بن سهل از پاسخ پدر طاهر به وی

فضل بن سهل، از اعمال و رفتارهای طاهر در بغداد آن قدر عصبانی بود که در مرو به پدرش «حسین بن مصعب» عتاب کرد و گفت «پسرت طاهر دیگر گونه شد و باد در سر کرد و خویشتن را نمی‌شناسد».^{۳۸} این سخنان فضل نشان از عدم فرمانبرداری طاهر بن حسین در مقابل وی دارد و گویا طاهر خود را در حد امیری می‌داند که فقط او باید از شخص خلیفه مستقیماً دستور بگیرد. چرا که او اینک به جنگجوی شکست ناپذیری مبدل شده که دستگاه خلافت، خود را حداقل در امور جنگی و نظامی بایستی مدیون او بداند.

پاسخ پدر طاهر به فضل بن سهل نیز نشان از این موضوع دارد. پدر طاهر بن حسین در مقابل سخنان اعتراض‌آمیز فضل بن سهل که گفت: ای وزیر، همان گونه که مطلع هستی علاوه بر کهولت سن، من بنده و فرمانبردار دولت شما هستم و در خلوص من هم نباید تردیدی داشته باشید و پسر من طاهر هم، همانند من فرمانبردار و مطیع است، اگر اجازه می‌فرمائید سؤال شما و اعتراض شما را پاسخی دهم که احتمالاً مورد تلخ کامی شما می‌شود، اگر اجازه می‌فرمائید پاسخ را بدهم. فضل بن سهل سپس به مصعب بن حسین اجازه اظهار نظر، می‌دهد و او می‌گوید: امیرالمؤمنین، مأمون، او را از میان نیروهای طبقه پائین خود انتخاب نمود در حالی که او دل و جرات خیلی بالایی نداشت ولی مأمون به او جرات بخشید به گونه‌ای که با آن جرأت و جسارت توانست برادرش محمد امین که خلیفه مسلمین در بغداد بود را به قتل برساند و او با همین دل فرمانده لشکر و سپاه مأمون می‌باشد.

ای فضل اکنون که آن فرد فرودست به چنین مقام مهمی نایل شده است، هنوز هم انتظار داری که فرمانبردار مطلق شما باشد؟ در حالی که او فرمانده ارشد سپاه مأمون است و دستگاه خلافت مدیون نبردهای پیروزمندانه اوست. اگر می‌خواهی او فرمانبردار و مطیع باشد باید او را به موقعیت ابتدایی‌اش بازگردانی. فضل بن سهل از چنین پاسخی حیران شد و خاموش گردید. به گونه‌ای که آن روز سخن نگفت و چون این خبر به مأمون رسید، گفت که این سخنان حسین بن مصعب، از خبر فتح بغداد برایم شیرین‌تر بود و به پاس آن، ولایت پوشنگ را به او واگذار کرد.^{۳۹} سخنان حسین بن مصعب نشان از قدرت روز افزون فرزندش طاهر دارد، که به نظر می‌رسد او تلویحاً قدرت پسرش را به رخ فضل بن سهل کشانده است. از طرف دیگر خوشحالی مأمون از سخنان حسین بن مصعب نشان از نفوذ طاهر و محبوبیت او نزد شخص خلیفه را می‌رساند. لذا حضور و وجود طاهر در منصب امارت بغداد، برای موقعیت فضل بن سهل ایجاد خطر می‌نمود. بنابراین بایستی

قدرت او را تنزیل داده و این موقعیت از او سلب شود. شورش نصر بن شیبث در رقه - رقه شهری است بر کنار شرقی فرات که میان آن و حران سه روز راه است و از شهرهای حزیره به حساب می آید که سر راه شام قرار می گیرد -^{۴۰} بهانه لازم را جهت اعزام طاهر به آنجا فراهم نمود و فضل بن سهل این موضوع را به مأمون پیشنهاد نمود. اعزام طاهر به رقه، حرکتی حساب شده از سوی فضل بن سهل بود، چرا که حوادث بعدی نشان داد که وجود طاهر در رقه به اندازه حضور او در بغداد مؤثر نیست. هر چند که مأمون به ایجاد اختلال و بی نظمی در بغداد، در صورت رفتن طاهر از آنجا آگاه بود.^{۴۱} ولی به خاطر عدم مخالفت با سخن فضل، با اعزام برادر او حسن بن سهل به بغداد موافقت کرد.^{۴۲} بدین ترتیب فضل بن سهل وزیر و فرمانروای واقعی در عرصه سیاست گردید.

کینه پنهان مأمون از طاهر به واسطه مرگ امین

آورده اند که روزی، طاهر برای ملاقات مأمون به حضور ایشان رفت و خلیفه را در حال گریه کردن مشاهده نمود. طاهر علت ناراحتی و گریه های خلیفه را جویا شد، که خلیفه در پاسخ طاهر گفت: هر کس در دنیا غم و غصه ای دارد و من هم از این قاعده مستثنی نیستم، ولی نمی توانم دلیل گریه ام را بیان کنم. طاهر برای کشف این واقعیت که علت گریه مأمون را در یابد، حيله ای به کار برد و مبلغ دویست هزار درم به حسین، خادم وی داد و از او خواست تا به هر طریق ممکن علت گریه خلیفه را در خلوت از ایشان بپرسد به طاهر اطلاع دهد. بالاخره حسین موفق شد در وقت مناسبی علت گریه های خلیفه را از وی بپرسد. مأمون در پاسخ حسین گفت که: هر وقت طاهر را می بینم به یاد برادرم می افتم.^{۴۳}

بنابراین روایت فوق الذکر که گویای دیدگاه و نظر خلیفه در مورد شخص طاهر است، نشان دهنده ای این موضوع نیز هست که هر چند به طاهر مأمون نسبت به طاهر و پیروزی -

هایی که سپاه خلیفه به فرماندهی او کسب نموده است، او را عزیز و گرامی می‌دارد، اما در باطن خویش، گویی منتظر فرصتی مغتنم است که او را تنبیه و مؤاخذه کند. لذا پیشنهاد فضل بن سهل برای فرستادن طاهر به نبرد با نصر بن شیبث در رقه و جایگزینی حسن بن سهل به جای وی، بهترین فرصت برای دور شدن طاهر از جلو دیدگان مأمون و عدم یادآوری صحنه قتل برادرش امین برای وی باشد. از سوی دیگر برای مأمون اثبات شده بود که حسن بن سهل از جمله افراد برجسته‌ای بود که از همان ابتدا، سرسختانه در کنار برادرش فضل به دفاع از حق مأمون پرداخته است، حسن از افرادی است که وقتی اطرافیان مأمون او را ترغیب به تسلیم شدن در مقابل امین می‌نمودند، مصرانه تقاضاها و پیشنهادات آنها را رد می‌کرد.

سیاست فضل بن سهل در راستای اقتدار خاندانش

فضل بن سهل را می‌توان بعد از ابومسلم خراسانی و جعفر بن یحیی برمکی، سومین فرد ایرانی دانست که در دولت عباسیان به عالی‌ترین مقام کشوری و لشکری نایل شده است. وی خود را وارث ابومسلم و جعفر بن یحیی، در راستای قدرت سیاسی می‌پنداشت. چون خود او توسط جعفر بن یحیی برمکی به هارون‌الرشید معرفی شده بود و از این طریق توانست، با توجه به کیاست و جسارت خودش، به عنوان مشاور اعظم مأمون که در این زمان به جانشینی پدر در خراسان انتخاب شده بود، انتخاب شود.

فضل بن سهل هم چون اسلافش، همواره در این اندیشه بود که بتواند مسیر تاریخ را تغییر داده و آن را به سمت و سوی خاندان‌های ایرانی الاصل و به ویژه خاندان خودش سوق دهد. وی دریافته بود که چگونه ابومسلم خراسانی توانسته بود، با کوشش و هوشیاری و فداکاری‌هایش، خلافت را از چنگ بنی‌امیه خارج نموده و به آل‌عباس منتقل نماید.^{۴۴}

بی حرمتی منشی طاهر به ذوالریاستین

فضل بن سهل را در بخشندگی و سخاوت با برمکیان برابری می‌کرده است. وی فردی نرمخو و بردبار بوده که به آداب و رسوم پادشاهان و ملوکان، آگاهی کامل داشته است. در عین حال، وی از خطای دیگران، به ویژه کسانی که دارای جایگاه حقوقی بودند، چشم‌پوشی نکرده و در مجازات و عقوبت متخلفان از قانون به شدت سخت‌گیر بود.^{۴۵}

زمانی که اختلاف میان فضل بن سهل و طاهر بن حسین به اوج خود رسید، طاهر از در عذرخواهی وارد شده و منشی خود، به نام «عیسی بن عبدالرحمن» را برای عذرخواهی، به نیابت از خود، به اردوگاه فضل، اعزام نمود. ولی عیسی به اردوگاه مأمون که در مرو بود، رفت.^{۴۶}

حرکت عیسی، از سه جنبه قابل تأمل است اول اینکه وی دستور ارباب و فرمانده خودش یعنی طاهر را نقض و تمرد نموده است. دوم این که این عمل وی نشان دهنده‌ی سبک سری و خودرأیی او بوده است. و سوم این که او با این نوع حرکت خواسته، فضل بن سهل را فاقد ارزش و جایگاه عذرخواهی از جانب طاهر بن حسین، تلقی نماید. این نوع برخورد عیسی در حالی انجام پذیرفته است که مردم، فضل بن سهل را «الوزیر الامیر» می‌نامیدند.^{۴۷}

وقتی عیسی به مجلس فضل پا گذاشت، «عبدالله بن مالک خزاعی» که او نیز از مخالفان فضل محسوب می‌شد، حضور داشت. در این هنگام عیسی، سخنان تند و سخیفی به زبان آورد و از قدرت و محبوبیت طاهر سخن گفت و تمجید نمود. وی خود را فدایی طاهر و همچنین طاهر را، در برابر نوع رفتار سخیفانه‌اش با فضل بن سهل، حامی و حافظ جاننش معرفی کرد.

فضل از عیسی پرسید که آیا از کشته شدن نمی‌هراسی که این گونه با من سخن می‌گویی؟ عیسی در پاسخ گفت: اظهار چنین سخنانی در برابر امیری چون شما، حتماً باعث

مرگ من می‌شد. ولی ای امیر اگر چنین مأموریتی را نمی‌پذیرفتم، قطعاً زودتر از این کشته می‌شدم. چرا که طاهر با نقض فرمانش، و عدم پذیرش آن از سوی من، مرا فوراً می‌کشت. اینک امر او را فرمان برده و چند صباحی را بیشتر زندگی کرده‌ام. در حالی که به گذشت و سخاوت و لطف شما بیشتر چشم داشته و امید دارم. فضل در حالی که خود را سرزنش می‌کرد، گفت کاش سخن ناصحان و مشاورانم را می‌پذیرفتم. و قبل از رسیدنت به مجلس من، گردنت را می‌زدم و سرت را در توبره می‌گذاشتم و آن را برای ارباب طاهر می‌فرستادم!

در این زمان عیسی از موضع خویش کوتاه نیامده و با لحنی افتخار آمیز ادامه می‌دهد: من ناچیزترین عضو لشکر اربابم محسوب می‌شوم. من دست و زبان طاهر هستم. عیسی با کنایه ادامه می‌دهد، تعداد سپاهیان اربابم آن قدر زیاد و فرمانبر هستند که هر گاه اربابم به علامت یاری طلبیدن دست خود را دراز کند، هفتاد نفر، بلکه هفتصد نفر و شاید هم هفت هزار نفر، به صورت شایسته‌ای از او حمایت و ندای او را لبیک خواهند گفت. با سخنان کنایه آمیز عیسی می‌خواهد، محبوبیت و اقتدار طاهر بن حسین را به رخ فضل بکشد.

جهش‌یاری در ادامه می‌افزاید: عیسی در مجلس فضل بارها و بارها کلاهش را از سر برداشته و کنار خود می‌گذاشت. به واسطه‌ی این‌که، در چنین مجالسی برداشتن کلاه، از سر خود، بی‌حرمتی به صاحب مجلس محسوب می‌شد. لذا نعیم بن حازم به یعقوب ابن عبدالله، که از دوستان عیسی محسوب می‌شد، گفت: برو و از عیسی، بصورت دوستانه بخواه که، اشتباهی را که مرتکب شده است را دیگر تکرار نکند. چرا که مجبور می‌شوم تا کلاهش را به زور هم که شده است، بر سرش بگذارم. عیسی در پاسخ وی گفت: که من برای کلاه از سر برداشتن یا گذاشتن، نه عصبانی هستم و نه نیاز به اجازت کسی دارم. لذا منظورم این است که با این حرکت نشان دهم که فضل در نزد من و اربابم جایگاهی نداشته و ناچیزتر از یک تار مو می‌باشد. در این هنگام، عیسی یک تار مو از یال اسبش را

کنده و می‌گوید: این تار مو از فضل و نعیم بن حازم بالاترند و آنها هرگز جرأت تعرّض به من را نخواهند داشت.^{۴۸}

این نوع برخورد گستاخانه به امیرالامرا، فضل بن سهل، از سوی منشی طاهر، باعث شد تا فضل کینه‌ی طاهر را به دل گرفته و برای سرنگونی و حذف وی از صحنه‌ی قدرت و سیاست و به ویژه فرمانروایی بغداد، تلاش وافر نماید. تا این‌که با توجّه به نفوذ بیش از حدّ فضل در شخص خلیفه، باعث شد که فرمان واگذاری قدرت در بغداد را از سوی طاهر به حسن بن سهل توقیع نماید.

سیاست مأمون در جدایی بین دو برادر، فضل و حسن،

در میان خلفای عباسی، عبدالله بن مأمون فردی فاضل و دانشمند و حکیم به شمار می‌رفت وی در عین این‌که بسیار زیرک بردبار و سرسخت و بخشنده بود؛^{۴۹} در امور سیاسی فردی لایق بود، چنان‌چه اقدامات سیاسی وی در تاریخ ماندگار شده است. به عنوان نمونه یکی از سیاست‌های وی برای رسیدن به خلافت، تجزیه و تحلیل مسایل سیاسی بوده است. بدین گونه وقتی در سال ۱۹۴ میان وی و برادرش امین مشکلات حاکمیتی شروع شد.^{۵۰} محمد امین نامه‌ای به وی نوشته تا از ولایات خراسان چشم‌پوشی کند و نماینده‌ی محمد را در آن سرزمین پذیرا باشد. محتوای نامه و خواسته‌های امین، بر مأمون گران آمد، این قضیه باعث شد تا مأمون دو برادر ایرانی، به نام فضل بن سهل و حسن بن سهل را به راهنمایی و مشاوره فراخواند.

فضل بن سهل به وی پیشنهاد نمود که این کار بسیار مهم است، لذا از همه‌ی یاران نزدیک و شیعیان مشورت بگیر. سهل نیز پیشنهاد نمود برای این‌که این امر مهم پنهان بماند با کسانی مشورت کن که دوستان مورد وثوق و اطمینان شما باشد چرا که اگر در کاری که نیاز به پنهان کاری نبود می‌توانستیم حتّی برای جذب دشمنان نیز با آنان مشورت نماییم.^{۵۱}

در هر حال مشورت‌های مأمون در همهی زمینه‌ها با برادران سهل باعث شد تا او بالاخره بر برادرش امین فایق آمده و در روز دوشنبه ۲۵ محرم سال ۱۹۸ به خلافت برسد.^{۵۲}

با توجه به اینکه مأمون با حمایت ایرانیان به خصوص وزیر زیرک و با هوش و سیاستمدارش فضل بن سهل و برادر وی حسن بن سهل که او نیز فردی با ذکاوت، منجم و عالم و فرماندهی سپاه شجاع و جنگجو و با کیاست خود یعنی طاهر بن حسین به قدرت رسیده بود، لذا با توجّه به این‌که اجداد او با سایر وزرای ایرانی خود، مانند خاندان موریانی و خاندان ابوسلمه خلال برخورد ناصحیح نموده و در نهایت در راه حذف آنان از قدرت، کمر همت بسته و آنان را به قتل می‌رساندند لذا این احتمال می‌رود که مأمون نیز در راه اهداف خود در جهت حذف خاندان ایرانی و ترس از قدرتمند شدن آنها، دست به قتل فضل بن سهل و هم‌چنین دور نمودن برادرش حسن از مرکز خلافت، مرو، اقدام کرده باشد.

نتیجه گیری:

فضل بن سهل با توجه به تسلط بر علم نجوم و پیشگویی در مورد خلافت مأمون، توانست، سیاست‌ها و دیدگاه‌هایش را به شخص خلیفه قبولانده و قدرت را در خراسان به دست گیرد و رقبای عرب را از میدان به در نماید. لذا او با انتخاب یک ایرانی جسور و جنگاور به نام طاهر بن حسین، به فرماندهی سپاه خراسان و بلکه سپاه مأمون، توانست پایه‌های قدرت و پیروزی مأمون را پی‌ریزی و او را به مقام خلافت برساند. این‌که ایرانیان توانستند در مقابل اعراب ایستادگی کنند نشان از درایت وزرای ایرانی تبار دربار عباسیان دارد. یکی از آرزوهای دیرینه‌ی آنها استقلال فرهنگی و بازیابی عظمت از دست رفته ایران بوده است. که برای احقاق چنین آرمانی می‌بایست، جایگاه علمی و قدرت سیاسی ایرانیان، در درون دستگاه حکومت تقویت می‌شد. بنابراین اصل، فضل بن سهل هم مانند اسلافش در آرزوی استقلال ایران، از نیروهای ایرانی سود برد که متأسفانه با توجه به خوی عباسیان، مأمون نیز همانند سایر خلفا، قدرت روز افزون ایرانیان را تحمل نکرده، از طرفی هم، خود ایرانیان باهم کنار نیامدند، که باعث شد تا به مرگ وزرای ایرانی منجر شود.

یادداشت‌ها:

- ۱- بهرامی، اکرم، «خاندان سهل»، مجله وحید، شماره ۱۲، دوره دوازدهم، اسفند ۱۳۸۵، ص ۱۳۴۵.
- ۲- ابن طباطبا، محمد بن علی، تاریخ الفخری، ترجمه محمد گلپایگانی، تهران، علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ص ۲۰۶.
- ۳- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، دستورالوزراء، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، ۲۵۳۵، ص ۶۲.
- ۴- طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۵، جلد ۱۲، ص ۵۴۷۷.
- ۵- بلعمی، تاریخنامه طبری، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۸، ص ۱۲۳۰.
- ۶- غبار، م، «حسن بن سهل خراسانی»، مجله آریانا، شماره ۳۰، سرطان ۱۳۲۴، ص ۲۹۶.
- ۷- طبری، تاریخ طبری، ج ۸، صص ۳۸۸ و ۳۸۷؛ جهشیاری، الوزراءوالکتاب، صص ۲۳۱، ۲۹۰، ۲۸۹.
- ۸- بهرامی، اکرم، «خاندان سهل»، مجله وحید، شماره ۱۱۴، خرداد ۱۳۵۲، ص ۳۵۴.
- ۹- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۴، ص ۵۹۹۳.
- ۱۰- اقبال آشتیانی، عباس، خاندان نوبختی، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ سوم، ۱۳۵۷، ص ۱۸.
- ۱۱- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، الفهرست، مقاله دوم، ترجمه و تحشیه محمدرضا تجدد، بی جا، اساطیر، ۱۳۸۱، صص ۱۱۳، ۱۲۲.
- ۱۲- گرگانی، عبدالعظیم خان، تاریخ برامکه، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۲۱۷.
- ۱۳- جهشیاری، الوزراء و الکتاب، ص ۳۸۹.
- ۱۴- ابن ندیم، الفهرست، مقاله سوم، ص ۲۰۱.
- ۱۵- همان، مقاله سوم، ص ۲۰۰.
- ۱۶- همان، مقاله سوم، ص ۸۱.
- ۱۷- خضری بیک، صص ۱۵۶-۱۵۸.
- ۱۸- م. غبار، ص ۲۶۹.
- ۱۹- طبری، ج ۵، ص ۵۴۱۸.

- ۲۰- م. غبار، همانجا.
- ۲۱- جهشیاری، ص ۳۸۵.
- ۲۲- طبری، ج ۸، ص ۴۲۴؛ ابوالفداء، ج ۱، جزء ۲، ص ۲۰؛ ذهبی، تاریخ اسلام، حوادث و وفیات ۱۹۱-۲۰۰هـ ص ۳۶.
- ۲۳- طبری، ج ۸، ص ۵۲۷؛ جهشیاری، ص ۳۰۵.
- ۲۴- م. غبار.
- ۲۵- ابن اثیر، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ج ۱۶، ترجمه عباس خلیلی و ابوالقاسم حالت، تهران، علمی، ص ۱۷۳.
- ۲۶- عوفی، سدیدالدین محمد، جوامع الحکایات، تاریخ ایران و اسلام، تصحیح جعفر شعار، تهران، مهارت، چاپ اول، ص ۲۹۲.
- ۲۷- بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۲، صص ۱۲۲۰-۱۲۱۹.
- ۲۸- طبری، تاریخ طبری، ج ۱۳، ص ۵۶۲۷؛ ابن اعثم، الفتوح، الجزء الثامن، ص ۴۲۸.
- ۲۹- مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، صص ۴۱۶-۴۱۵.
- ۳۰- جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۳۶۹.
- ۳۱- بناکتی، تاریخ بناکتی، ص ۱۵۴.
- ۳۲- عوفی، جوامع الحکایات، ص ۲۹۵.
- ۳۳- جهشیاری، الوزراء و الكتاب، ص ۳۶۹.
- ۳۴- همان، ص ۳۷۰.
- ۳۵- گردیزی، تاریخ گردیزی، ص ۲۹۴؛ گمنام، مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۰-۳۴۹.
- ۳۶- اکبری، حکومت طاهریان، ص ۱۱۰.
- ۳۷- جهشیاری، الوزراء الكتاب، ص ۳۸۳.
- ۳۸- بیهقی دبیر، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، باهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض، بی جا، خواجه، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۱۴۰.
- ۳۹- بیهقی، تاریخ بیهقی، همان.
- ۴۰- یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۹.
- ۴۱- بلعمی، تاریخنامه طبری، ج ۲، صص ۱۲۳۰، ۱۲۲۹.

- ۴۲- عوفی، محمد، جوامع الحکایات، باب پنجم از قسم اول در ذکر تاریخ خلفا، به تصحیح جعفر شعار، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۴؛ بلعمی، همان، ج ۲، ص ۱۲۲۹.
- ۴۳- پرویز، عباس، «نقش طاهر ذوالیمینین در احیاء استقلال ایران»، بررسی‌های تاریخی، شماره ششم، سال دوم، ص ۱۸۱.
- ۴۴- فاضل، جواد، معصومین چهارده گانه، تهران، علمی، بی تا، صص ۸۴-۸۷.
- ۴۵- فخری، تاریخ فخری، ص ۳۰۶.
- ۴۶- جهشیاری، الوزراء و الکتاب، ص ۳۸۹.
- ۴۷- فخری، همان، ص ۳۰۶.
- ۴۸- جهشیاری، صص ۳۸۹-۳۹۱.
- ۴۹- میرخواند، ص ۲۶۲۳؛ تاریخ فخری، ص ۲۹۷.
- ۵۰- طبری، ج ۱۲، ص ۵۴۱۰.
- ۵۱- طبری، همان، صص ۵۴۱۴-۵۴۱۵.
- ۵۲- اخبار الطول، ص ۴۴۲.